

که گویی «ایران» و «اسلام» ۲ چیز متقابلند که باید یکی را به نفع دیگری حذف یا کمرنگ کرد. جمهوری اسلامی تداوم تاریخ ایران است، ادامه مسیر صفویه است نه تکرار آن. امتداد انتخاب ۱۰۰۰ ساله ایرانیان برای زیست اسلامی و شیعی است. جمهوری اسلامی در سیاست هویتی نباید این دوگانه اسلام و ایران را که بیشتر شرق‌شناسان غربی به آن دامن زده‌اند را بپذیرد. تاکید بر این دوگانه اساسا برآمده از تلاش استعمار است، لذا کسی که بر آن اصرار می‌ورزد، هر چند انقلابی هم باشد، به نظر ذهن استعمارزده‌ای دارد.

الزام سوم: مرزبندی با ملی‌گرایی گذشته‌گرا، ایدئولوژیک و نژادی

تجربه برخورد‌های فاشیستی با مهاجران افغان یا ادبیات تحقیرآمیز نسبت به برخی هموطنان عرب و بلوچ، زنگ خطر جدی است. سیاست‌گذار هویتی باید به جای مماشات با این ادبیات، مرزی روشن با آن ترسیم کند. ایران، ایده‌ای تاریخی است که از آمیزش اقوام پدید آمده است. هر کس این آمیزش را تهدید بداند، در واقع با خود ایران در نزاع است. دفاع از کرامت مهاجر و همسایه، نه تعارف اخلاقی، بلکه دفاع از منطق تاریخی ایران است.

نباید ملی‌گرایی گذشته‌گرای پهلوی، ملی‌گرای ایدئولوژیک غرب‌زده‌ها و روشنفکران سکولار و ملی‌گرایی فاشیستی سلطنت‌طلبان و برخی ناکاهان، سیاست هویتی را متغفل کند و موجب شود که از ایرانیت ایرانیان که گوهر آن اسلامیت است عقب‌نشینی شود.

الزام چهارم: پذیرش آمیختگی فرهنگی، نه خلوص گرایی در دوران گذار

ایران پیش از اسلام، از فرهنگ یونان تأثیر گرفته و ایران پس از اسلام، از جهان عربی، ترکی، هندی و غربی نیز تأثیر پذیرفته است اما در عین این تأثیرپذیری، توانسته تعلق تمدنی متمایز خود را حفظ کند. سیاست هویتی که به دنبال پاکسازی فرهنگی است و می‌خواهد هویت را به یک جوهر خالص و بی‌تأثیر از دیگری تقلیل دهد، هم خراف واقعیت تاریخی است و هم در عمل به نه‌بست می‌رسد. راه ایران همواره گزینش انتقادی بوده، نه انزای مطلق. در این ماجرا البته باید توجه داشت مرکز و پیرامون هویت ایرانی نباید جابه‌جا شود. فرهنگ غربی تارش دارد خود را به گوهر اسلامی هویت ایرانی نزدیک کند و جایگزین آن نشود. طبیعتا چنین تلاش هویتی غرب از سوی انسان ایرانی مورد پذیرش نیست. **الزام پنجم: تعریف نسبت انتقادی هویت ایرانی با غرب** جنگ ۱۲ روزه، امتداد تاریخی نزاع ایران با صورت‌های مختلف قدرت غربی از روم تا استعمار نو و رژیم صهیونی است. این نزاع یک پای در منازعه هویتی ایران و غرب دارد. سیاست هویتی باید این نزاع را در لایه تمدنی درک کند و البته به جامعه بیاموزد می‌توان همزمان به طور ریشه‌ای با استعمار و صهیونیسم و سلطه ساختاری غربی درافتاد و در عین حال از علوم، فناوری و تجربه بشری در غرب بهره گرفت و آن را در چارچوب خودی بازآفرینی کرد. این همان غرب‌گزینی انتقادی است.

الزام ششم: تقویت نهادهای بالفعل هویت‌ساز

هیات‌ها، مساجد، دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، ادبیات، سینما و حتی شبکه‌های اجتماعی، همه امروز میدان‌هایی هستند که در آن هویت ایرانی و اسلامی بازتولید می‌شود یا دچار اختلال می‌شود. سیاست هویتی پس از جنگ، باید این میدان‌ها را جدی بگیرد. مناسک مذهبی را به میدان گفت‌وگوی اخلاقی و عقلانی نیز تبدیل کند، مدارس را به جایی برای آموزش سیاست هویت و تاریخ‌تقانه بدل کند و در هنر و سریال و فیلم، نسبت پیچیده ایران، اسلام، غرب را با صداقت و عمق به تصویر بکشد، نه با شعار.

الزام هفتم: تولید نظریه هویت بومی

تا وقتی درباره هویت فقط در سطح شعار و تکه‌کلام صحبت کنیم، هر بحران سیاسی یا نظامی می‌تواند ما را گرفتار جوزدگی هویتی کند. دانشگاه‌ها، حوزه‌ها، اندیشکده‌ها و نهادهای فکری باید به طور جدی روی صورت‌بندی یک نظریه هویت بومی کار کنند؛ نظریه‌ای که در سطح هستی‌شناسی، نسبت اسلام و ایران را توضیح دهد و در سطح تاریخ‌مندی، مسیر تکوین این هویت را از پیش از اسلام تا امروز به طور منسجم روایت کند. بدون چنین نظریه‌ای، سیاست هویتی ناگزیر به واکنش‌های مقطعی و سلیقه‌ای فروکاسته می‌شود.

■ **فرجام سخن**

جنگ ۱۲ روزه علاوه بر نمایش قدرت نظامی ایران، یک چیز دیگر را هم عیان کرد: مسأ در میدان روایت هویتی، به اندازه کافی آماده نیستیم. در حالی که جوان ایرانی، با تکیه بر هویت اسلامی و ایرانی، حاضر است برای دفاع از کشور از جان خود مایه بگذارد، بخشی از نخبگان سیاسی و نهادهای فکری باید به طور جدی میان «اسلام» دودل هستند، هنوز در دام گذشته‌گرایی پهلوی یا ملی‌گرایی ایدئولوژیک افتاده‌اند و هنوز از تولید یک نظریه منسجم هویتی عاجزند.

سیاست هویتی ایران پس از جنگ ۱۲ روزه، اگر بخواهد واقعا در تراز فداکاری‌ها و هزینه‌های این ملت باشد، باید از این سطح عبور کند؛ باید ایران را نه به عنوان نژادی خالص، بلکه به عنوان ایده‌ای تاریخی تمدنی ببیند. اسلام را نه رقیب ایران، بلکه شکل تاریخی تکوین این ایده در یک هزاره اخیر بشناسد و غرب را نه بت مدرنیته و نه شیطان مطلق، بلکه واقعیتی پیچیده بداند که نیازمند گزینش انتقادی است.

هویت، در نهایت، چیزی است که در لحظه خطر خود را نشان می‌دهد. جایی که فرد می‌پرسد «چرا باید بمانم؟ چرا باید جنگم؟ چرا باید هزینه بدهم؟» اگر سیاست هویتی بتواند برای این پرسش‌ها پاسخی ریشه‌دار، عقلانی و در عین حال عاطفی عرضه کند، آنگاه موشکی که از زیر آتش دشمن شلیک می‌شود، فقط یک موقعیت نظامی نیست؛ تجسم پیروزی یک روایت هویتی نیز هست.

ایران پس از جنگ ۱۲ روزه بیش از هر زمان دیگری به چنین روایتی نیاز دارد؛ روایتی که در آن، وقتی از ایران سخن می‌گوییم، با اسلام هم سخن گفته باشیم و وقتی از اسلام حرف می‌زنیم، ایران را فراموش نکرده باشیم.



به چه نحوی توان با سیاست هویتی، قدرت آفرینی کرد؟

ایران به مثابه ایده

در ساختن این کل تاریخی سهیم بوده‌اند.

زبان فارسی، در این میان، نه زبان یک «قوم برتر»، بلکه زبان میان‌قومی و واسطه‌ای بوده است که نظام معنایی مشترک را میان این اقوام سامان داده؛ واژه‌ها، روایت‌ها و مفاهیم در همین بستر زبانی، معنای ایرانی خود را پیدا کرده‌اند. «ایران» در این معنا، بیش از آنکه یک حاصل جمع خونی و نژادی باشد، یک افق معنایی است که در تاریخ شکل گرفته و دایما بازتعریف شده است.

از این منظر، هر گونه ملی‌گرایی که بر خلوص نژادی یا خودبرتری‌بنی هویتی خونی تکیه کند، در واقع ضد‌هویت تاریخی ایران است، نه مدافع آن. این همان نقطه‌ای است که امروز در برخی رفتارهای فاشیستی نسبت به مهاجران افغان یا در ادبیات تحقیرآمیز نسبت به عرب‌زبانان ایرانی دیده می‌شود؛ ادبیاتی که نه ریشه در سنت ایران دارد و نه برای آینده ایران سرمایه‌ای می‌سازد.

۳- توجه به سیاست گذشته‌گرایی پهلوی به مثابه مهندسی اجتماعی جامعه ایران برای فهم صورت‌بندی‌های تازه ملی‌گرایی پس از جنگ ۱۲ روزه، باید به تجربه پهلوی نیم‌نگاهی داشته باشیم. رژیم پهلوی، رژیمی بود که از دل مناسبات قدرت جهانی بر ایران تحمیل شد. پای در اسلام نداشت، در متن تاریخ زیسته ایرانیان ریشه نداشت و از همین رو، برای مشروعیت‌بخشی به خود نیازمند یک هویت برانگیزاننده بود. ابزار او برای این کار، ملی‌گرایی بود. پهلوی برای ساختن این هویت، به دورترین نقطه تاریخ رجوع کرد؛ جایی که دولت متمرکز در قالب هخامنشیان شکل گرفته بود؛ دوره‌ای که در مرز افسانه و واقعیت قرار دارد. این رجوع، بیش از آنکه یک رجوع تاریخی باشد، مصداق روشن گذشته‌گرایی است؛ یعنی استفاده گزینشی و برساختی از گذشته، بدون پایبندی جدی به واقعیات تاریخی، برای پیشبرد پروژه امروز. در این روایت، ۱۴۰۰ سال تاریخ زیسته ایران مسلمان نادیده گرفته شد. گویی از ساسانیان به یکباره جهش می‌کنیم به عصر پهلوی و در این میانه، انتخاب‌های مکرر ایرانیان برای زیست اسلامی، برای تشیع، برای ساختن شهرها، علوم، ادبیات و نهادهای خود در جهان اسلام، اهمیتی ندارد. چنین سانسوری نه از سر غفلت که ذیل یک پروژه مشخص هویتی انجام شد؛ ساختن ایران باستانی بدون اسلام تا رژیمی غرب‌گرا بتواند خود را وارث آن معرفی کند.

حتی در رجوع به هخامنشیان نیز بخش‌های ناسازگار با پروژه پهلوی حذف شد. هخامنشیان در واقعیت تاریخی با جهان یونانی در نزاع و رقابت جدی بودند اما روایت پهلوی، این تخاصم تمدنی با غرب را تا حد زیادی محو می‌کرد تا بتوانند با غرب معاصر، رابطه‌ای همدلانه و تابعانه بسازد، در حالی که خود را وارث شکوه هخامنشی نیز نشان دهد.

۴- توجه به انقلاب اسلامی به عنوان تداوم تاریخی ایران انقلاب اسلامی در بستر سیاست‌های هویتی گذشته‌گرای پهلوی رخ داد. از یک سو، ایدئولوژی ملی‌گرایی پهلوی با ایدئولوژی اسلام سیاسی در تعارض جدی بود و از سوی دیگر، پروژه گذشته‌گرایانه پهلوی با حذف ۱۴ قرن تاریخ زیسته ایرانیان مسلمان، عملاً هویت بخش عظیمی از جامعه تاریخی ایران را انکار می‌کرد. با لحاظ این ملاحظات، انقلاب اسلامی، در سطح سیاسی، شاهنشاهی را نفی کرد اما در سطح هویتی، تاریخ ایران را نفی نکرد، بلکه قرائتی تازه از آن را پیشنهاد داد.

اگر مسیر تاریخ ایران را با دقت ببینیم، جمهوری اسلامی بیش از آنکه گسست باشد، تداوم و ارتقای مسیر طی شده در صفویه و پیش و پس از آن است. در صفویه، دین عملاً قوه قضائیه و قوه مقننه را در دست داشت؛ فقه، مبنای قانون‌گذاری بود و علما شأن جدی در حل و فصل نزاع‌ها داشتند. آنچه در صفویه غایب بود، تجسم کامل قوه مجریه در چارچوب فقه سیاسی شیعه بود که آن مهم در انقلاب اسلامی حاصل شد.

با انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی، این حلقه مفقوده نیز افزوده شد. به تعبیر دیگر، نقطه گسست واقعی در تاریخ ایران، پهلوی است که به مثابه یک پدیده عارضی و وارداتی، پیوست تاریخی ایران را

قطع کرد و جمهوری اسلامی، بازگشت به همان پیوست تاریخی و ارتقای آن بود، نه گسست از آن.

۵- توجه به جداسازی ایران و اسلام به عنوان پروژه شرق‌شناسانه و استعماری

نکته مهم دیگر این است که دوگانه‌سازی ایران و اسلام، نه امری طبیعی و برآمده از بطن تاریخ ما، بلکه محصول نوعی سیاست استعماری و نخبگان غرب‌زده در قرن‌های اخیر است. اگر به متون فارسی پیشامدرن نگاه کنیم، به ندرت با هویتی مواجه می‌شویم که ایران و اسلام را در برابر هم نشانند. ایرانی مسلمان، همزمان خود را ایرانی و مسلمان می‌دانسته، بدون آنکه این دو را متناقض ببیند.

صفویان، در اوج سیاست‌گذاری شیعی خود، از مجد ساسانی سخن می‌گفتند، یعنی احیای شکوه ایران پیش از اسلام را در دل پروژه شیعی دنبال می‌کردند، بدون آنکه میان این ۲ تمایز هویتی قائل شوند. دوگانه ایران و اسلام در قالب یک مساله هویتی فراگیر، از جایی برجسته شد که پروژه‌های استعمار در جهان اسلام، سیاست بازگشت به تمدن‌های پیش از اسلام را به عنوان ابزاری برای تضعیف هویت اسلامی جوامع دنبال کردند؛ از جمله در هند، مصر، عراق و ایران.

پهلوی در این معنا یک استثنا نیست، بلکه حلقه‌ای از یک زنجیره است. سیاست بازگشت به ایران باستان، با حذف یا تحقیر دوره اسلامی، بخشی از همان مهندسی هویتی بود که قرار بود مسلمان هندی و ایرانی و عرب را از پستوانه تمدنی مشترک خود جدا کند و او را در قالب یک دولت - ملت مدرن منفرد و قابل کنترل بازتعریف کند. از این منظر، هر سیاست هویتی که امروز بخواهد ایران پس از جنگ ۱۲ روزه را بر دوگانه ایران و اسلام بنا کند، ناخواسته در همان ریل استعماری حرکت می‌کند. حتی اگر شارهای ضدغربی بدهد.

۶- توجه به کیفیت جو هویتی ایران پس از جنگ ۱۲ روزه

جنگ ۱۲ روزه میان جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونی، لحظه‌ای بود که واقعیت با تمام سنگینی‌اش بر سر جامعه فرود آمد. بمب و موشک، لحن سیاست را عوض می‌کند. در موقعیت جنگ؛ اضطراب، نگرانی و احساس خطر کاملاً طبیعی است. بخشی از جامعه به صورت هیجانی رادیکال‌تر و بخشی مضطرب و مایل به عادی‌سازی می‌شود، بخشی نیز به دنبال معنابخشی تازه به این وضعیت می‌گردد.

در چنین فضایی، طبیعی است جامعه برانگیخته شود و امید داده شود. مسأله نه اصل برانگیختن، بلکه ابزار و محتوای آن است. آنچه پس از جنگ در برخی نمادسازی‌ها و آیین‌های شهری دیده شد، از رونمایی برخی سنگ‌نگارها تا تاکید بر تکرار بر برخی نشانه‌های ایران پیش از اسلام، بدون روایت روشن از پیوند تاریخ باستان با تاریخ اسلامی، بیش از آنکه حاصل یک نظریه منسجم هویتی باشد، محصول نوعی جوزدگی بود. واکنشی شتاب‌زده به نیاز فوری به روایت، بدون پشتوانه آگاهی تاریخی عمیق، چیزی بود که در این سیاست‌های هویتی می‌توان دریافت.

۷- توجه به چیستی هویت ایرانی و نظریه هویت انسان ایرانی

برای خروج از وضعیت ناآگاهی تاریخی و در نتیجه، نداشتن نظریه هویت، نخست باید به پرسش بنیادینی پاسخ دهیم: انسان ایرانی در طول تاریخ چه خصلت هویتی‌ای داشته است؟ من بر این باورم روح تاریخی ایرانی را می‌توان «گزینشگر انتقادی» نامید.

ایرانی، در مواجهه با اسلام، متغفل و مقلد نبود. او جریان اصلی اسلام در آن زمانه را انتخاب نکرد، بلکه پس از کشاکش و تجربه، صورت‌بندی شیعی از اسلام را برگزید؛ صورت‌بندی‌ای که در آن، عدالت، امامت و اعتراض به ظلم در مرکز قرار دارد. در مواجهه با فرهنگ یونانی، در دوره اشکانیان و ساسانیان، ایران نه دیوار خلوص فرهنگی کشید و نه خود را در فرهنگ یونانی حل کرد، بخشی از علوم و فلسفه را اخذ کرد، در آن تصرف کرد و در عین حال با امپراتوری روم به مثابه تجسد سیاسی میراث یونانی و غربی جنگید.

این دو مثال کافی است تا نشان دهد ایران نه موجودی خالص و بسته، بلکه موجودی زنده، در حال گفت‌وگو و انتخاب است. نه غرب‌زده است، نه غرب‌ستیز کوره؛ نه تسلیم می‌شود، نه خود را از هر تأثیر بیرونی

محروم می‌کند. ایرانی سوژه فعالی است که انتخاب می‌کند.

اگر این روح گزینشگر و انتقادی را بپذیریم، سیاست هویتی پس از جنگ ۱۲ روزه باید به جای ساختن ایران خالص بدون اسلام یا ایران محصور و منزوی، بر غرب‌گزینی انتقادی در دروان گذار تکیه کند. یعنی پذیرش آگاهانه دستاوردها، نقد جدی ساختارهای سلطه و حفظ استقلال در تصمیم‌گیری و دولنداری.

۸- توجه به قدرت عنصر بنیادین و اسلامی هویت ایرانی در این چارچوب، هویت اسلامی انسان ایرانی نه رقیب هویت ایرانی، بلکه شکل تاریخی تکوین هویت ایرانی در یک هزاره اخیر است. اگر به تجربه صفویه بنگریم، برای نخستین‌بار ملت در معنای یک کل واحد سیاسی، حول آیین امیرالمومنین علی بن ابیطالب شکل گرفت. ایرانیان، ملت شدن خود را در تاریخ جدید، مدیون تشیع هستند؛ آیینی که مناسک و سوگواری‌ها، مجالس و هیات‌ها، شبکه‌های روحانیت و مراجع و حرم‌ها را به هم پیوند داده و میدان‌هایی آفریده که جامعه در آن خود را به مثابه ما تجربه کند. جایی که ایرانیان بیشتر همدیگر را می‌بینند و «ما» را حس می‌کنند، کمتر میدان‌های غیر مذهبی است و بیشتر آیین‌های مذهبی است. از محرم و صفر تا زیارت و اعتکاف؛ محل‌هایی هستند که تجربه مشترک ما برای ایرانیان ساخته‌اند. این واقعیت اجتماعی را نمی‌توان با چند شعار ملی‌گرایانه گذشته‌گرا نادیده گرفت یا جایگزین کرد.

در لحظه‌های سخت، همین هویت اسلامی - ایرانی است که اراده‌ای را می‌سازد که قدرت ملی را تولید می‌کند. امروز در جریان جنگ ۱۲ روزه، رزمنده ایرانی که اپراتور موشک است و حاضر می‌شود از پناهگاه شهر موشکی خارج شود و موشکی را زیر آتش جنگنده‌های «اف ۳۵» شلیک کند که قدرت بازدارندگی ایران را تثبیت می‌کند، باید به پرسش گرفته شود و از پرسیده شود: «به کدامین دلیل و با کدام تعریف از خود تکیه کرده‌ای که جان خود را در این مخاطره نیستی قرار داده‌ای؟» پاسخ این پرسش، در عمق وجدان جمعی ما، همچنان پراکنده از آموزه‌های اسلام است؛ این هویت اسلامی امروز برای ایران قدرت‌آفرینی کرده و این واقعیت غیرقابل کتمان است. از این منظر، هر سیاست هویتی که بخواهد این چسب اجتماعی را نادیده بگیرد یا تضعیف کند، در واقع ستون‌های اصلی قدرت ملی را سست می‌کند؛ ولو آنکه در سطح شعار از «اقتدار ملی» سخن بگوید.

۹- توجه به گذار جامعه ایران از ایده شاهنشاهی به مردمسالاری دینی

جمهوری اسلامی ایران و رهبران آن با ایده شاهنشاهی شدت مخالفت می‌کنند، چرا که واضعان و واضعان وضع جدید هستند. این به آن معنا نیست که جمهوری اسلامی مخالف تاریخ خود است، بلکه به آن معناست که تاریخ ایران یک شیف پارادایم و نقطه عطف را شاهد بوده و در تاریخ خود دچار ارتقای ساختاری شده است. در تحلیل موضع جمهوری اسلامی نسبت به تاریخ گذشته این تحول بنیادین را باید لحاظ کرد.

ب- الزامات سیاست هویتی بایسته

با لحاظ ملاحظات پیش‌گفته، می‌توان به صورت فشرده اما در قالب یک بحث پیوسته، چند الزام اساسی برای سیاست‌های هویتی ایران پس از جنگ ۱۲ روزه را برشماریم.

الزام نخست: تاکید بر داشتن آگاهی تاریخی و نقد گذشته‌گرایی

سیاست‌گذار هویتی، چه در سطح رسانه، هنر و آموزش و چه در سطح تصمیم‌گیری کلان، حق ندارد تاریخ را به کاریکاتور تبدیل کند. اگر به هخامنشی، ساسانی، شاپور اول، تخت جمشید یا نقش رستم رجوع می‌کنیم، باید این رجوع بر پایه تحقیق جدی، احترام به واقعیت و فهم نسبت آن دوره با امروز باشد؛ نه صرفا انتخاب چند نماد جذاب برای پوستر و کلیپ. گذشته‌گرایی، وقتی از متن تاریخ جدا شود، به جای آنکه هویت بسازد، مخاطب آگاه را دل زده می‌کند و مخاطب ناآگاه را فریب می‌دهد و در بلندمدت سرمایه اعتماد را فرسوده می‌کند.

الزام دوم: پایان دادن به دوگانه‌سازی ایران با اسلام

سیاست هویتی، منابع مشروعیت و برانگیختگی خود را هدر می‌دهد اگر همچنان اینگونه سخن بگوید